

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234748

UNIVERSAL
LIBRARY

سندین طبع این کتاب از لفظ حقیقه الناظر توان گرفت

کتاب ۱۲۸
نقشه چارمنار
در باره منی



در مطبعه قوام و کرم واقع در زندی خیدرآباد و کرم طبع شد

مضمون خاتمہ الطبع از نتائج فکر بلند و طبع آسمان پیوند عالیجناب فیض مآب
حضرت استادی مولوی علی حیدر صاحب مدظلہم العالی

شکر خدا سے غرض ہے۔ براختتام طبع این کتاب نایاب کہ تا حال چاپ نہ شدہ ہو بلکہ غیر از نسخہ منقول
عنہا لکن غالب است کہ نسخہ دیگر از میدانہ باشد و قریب بود کہ از غایت کنگلی دور است این نسخہ
بسم از کار برو و ضائع بشود۔

ازین کتاب حالات دربار آصفی دو صد سال پیشتر ازین باید دریافت مصنفش
منسار ام شیکار صدارت است کہ اکثر از امور پیشم خود و بجزہ و بعض ازان ہا بزبانانی ما پتا و در گاہ
تعلی خان سالار جنگ کہ آن زمان ہر کار ہا بود شنیدہ درین کتاب درج کردہ بر ہفتاد و دو ضابطہ این
کتاب را تقسیم ساختہ و خانہ مشتمل بر دو صایا سے نواب ہران افزودہ مطالعہ این کتاب عالی ^{اراد} لطف
نیست و فائدہ ہائے تاریخی ذکتہ ہائے سیاسی از دستے توان گرفت لاکن باعث طبع این کتاب
و اشاعت آن کہ نثر تصنیف ستانف و اجبا سے مصنفش توان گفت و ات ستورہ صفات
عالیجاہ بر ترم پائیگا جناب سید اسد اللہ طباطبائے معروف بہ میر نواب صاحب و ام مجدد است
جناب مدوح سالہا سے و راز و خدمت ہا ملکی و مالی حضور نظام خلد اللہ ملکہ صرف کردہ
سال سے شود کہ چرایہ و وظیفہ ما و ام الحیات گرفتہ اند ذوق تاریخی و مذاق علمی جناب شان را دکلا
کہ نسخہ ہر لطیف و نادر از دست و راست و پوسیدگی ضایع بشود بنا بر این چاپ فرمودند و نظری
خوب و مفید قائم کردند پس باید کہ سائیکہ پیش فنان کتابے ملکہ و غیر مطبوعہ داشتہ باشند

صنایع کیمیا و مکاره فضل خلاق مبین زمان

در باره آصفی ۸۸۰



بازار صنایع کیمیا و مکاره فضل خلاق مبین زمان

کلام الله جل جلاله
 ادم الله اقباله و صاعقه
 نوال پوست جمال حضرت
 بخت سلیمان بخت حضرت
 زینت فریدون چشم نیکند
 قصیده در مع حضرت بزم
 بنده گار نفاست



بنده ای کرام و در اندام نظام
 و در ایام طویل انجاء
 مثال ایام و اسرار الغیاب
 مملای ایام و اسرار الغیاب

بسم الله الرحمن الرحیم

دو قالب جان واحد آمد	عده الله و نعت احمد
یک شاه دو گرز پیر همدم	احمد و علی تطیر با هم

اما بعد این یک رساله ایست موسوم به قانون در بار اسفندی

و هاد علی الاتمام السبیل
 بکفیه لطف با لوع المفی
 بکفیه سقا حصول المفی
 سما المستغیث و کفیه
 وجد و محی المفید ان المستغی
 خطا الشیوفا تقال الضموم
 تخشید حد بد و تسبیل حداد
 حکمیکه شافی مرض
 حکمیکه بد و تسبیل حداد

حکمیکه بد و تسبیل حداد
 حکمیکه شافی مرض
 حکمیکه بد و تسبیل حداد

کتابخانه کلاسیک

کتاب الغفران مغفورا

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه

دولت ابد مدت عالی حضرت قوی شوکت بندگانعالی متعالی

قطعه

گر اسم اوست رایت بیضاوین بلند
ما خود از و نام بزرگست نام او

فرمانروائی کشور و لها مستمند
نامیکه از د و لفظ بود احترام او

صاحب زنی که ملک دین بر اوست
در سیم و سیمین لفظ حضرت نام است
همراه رکاب اجناس بسیار است

۳

عنه حضور پر نور میر محبوب علی شاه با و شاه دکن سماع
الله بنیان علی سراسر الخلود ولع سنان مرا تهم السعد
السعود وهم به بنایش و ستایش وزیر اسطو تدبیر کند در
فریدون فرامیر اکبر نواب بشیر الدوله آسمانگاه بهادر
دام له الجحد والتفاخر که بزور بار و چنین دستور معظم تمام
ساحت مملکت بنایش ریاحین و از مار بساطین بساط کله و ز
دیریش بر آفری و وزیدن نسیم بهار مودت و کرامت هر ده

کتابخانه
نورشید عالم کورسی
تباره خدمت و خدایان
ساخت خدایان
امروز خدایت خدایان
اجرام فایک کدام نوع
مصدق اینمقال حقیقت حال
فرخنده فال نظیر آثار لطف و عینا
ازلی و طاج الوافضل کرامت و عینا
معدوده سکرامه کتاب و اشعار
و عالیجای در صبح با سبب

کتابخانه کلاسیک
کتاب الغفران مغفورا
بسم الله الرحمن الرحيم

علم و عسل و کمال و کمال
 دنیا بر عیان و بیاد
 و اقبال و کمال و کمال
 دنیا بر عیان و بیاد
 عالمی است که در این عالم
 عالمی است که در این عالم
 عالمی است که در این عالم
 عالمی است که در این عالم

که در قریه و قصبه کجالت به روزی دریا جبهه کتاب را
 معنون و مفرین ساخت و الله هو الموفق و المعین

عبارت

اصل رساله تصنیف مسارا فیمک انجام

بسم الله الرحمن الرحیم

قانون بارگه آصف زمان

در پرده حجاب حقیقت کن بیان

بنام ایزد و انانه عز و شانه چید ضو البطرس کار نواب مغرب
 آصفجاه کتاب تراهه احقر العباد و مسارا فیمک پیشکار صدارت
 صوبجات و کن در شهر شمشیر یکنزرا و یکصد و هفتاد و پنج هجری

اعتراف که اسم صیلمک اللقب
 زانانی قدردان و قدردان
 نیت قطره در با عطا با خلق
 بیست و پنج سال از صفت
 و احسان بنده ساز عالمه انسان
 و از آن عالم و عالمیان را اجاب
 در ابدان که در دولت و اقبال
 قیام معنی صورت آری بیان
 کون و مکان نظم غنای مشکلات
 بی اول و کمال و کمال
 حضرت نواب صاحب و قلم
 قلمه للاسلام و حسن
 قلمه للاسلام و حسن

اسم نویسی بار نمی یافت چون فردش بقید تاریخ و در اسطرلاب
 بدقت مشرف دیوانخانه و پروانگی آمدن بمروه و چو بداران رسید
 باز او را قاده العرور و دیوانخانه هیچ وجه مزاحمت نیست مقام
 صاحب دستاری که بندش دستار و خلاف ضابطه یعنی
 دو حصه بود و رنگ آن سرخ یا خام باشد زینهار در دیوانخانه
 بار نمی یافت. مقاله اول مشرف دیوانخانه تعلیم پوخاک داده
 فرد اسم نویسی می نوشت چه اگر دستار به سرشته میباشست
 حکم می کرد که موافق ضابطه سرکار بندش نماید و در این
 غلطان بر فرش و چوبه بر سینه و گریبان تنگ نباشد
 ضابطه نواب عوض خان هنگام نیابت نظامت او رنگ آبا
 یک نفر خیاط و یک نفر مزین با دو آدم قوی بیکن بر کوچه

تاریخ و اسطرلاب
 مشرف دیوانخانه
 پروانگی آمدن
 بمروه و چو بداران
 رسید باز او را
 قاده العرور و دیوانخانه
 هیچ وجه مزاحمت نیست
 مقام صاحب دستاری
 که بندش دستار و خلاف
 ضابطه یعنی دو حصه بود
 و رنگ آن سرخ یا خام
 باشد زینهار در دیوانخانه
 بار نمی یافت. مقاله اول
 مشرف دیوانخانه تعلیم
 پوخاک داده فرد اسم
 نویسی می نوشت چه اگر
 دستار به سرشته میباشست
 حکم می کرد که موافق
 ضابطه سرکار بندش
 نماید و در این غلطان
 بر فرش و چوبه بر سینه
 و گریبان تنگ نباشد
 ضابطه نواب عوض خان
 هنگام نیابت نظامت او
 رنگ آبا یک نفر خیاط و
 یک نفر مزین با دو آدم
 قوی بیکن بر کوچه

تاریخ و اسطرلاب
 مشرف دیوانخانه
 پروانگی آمدن
 بمروه و چو بداران
 رسید باز او را
 قاده العرور و دیوانخانه
 هیچ وجه مزاحمت نیست
 مقام صاحب دستاری
 که بندش دستار و خلاف
 ضابطه یعنی دو حصه بود
 و رنگ آن سرخ یا خام
 باشد زینهار در دیوانخانه
 بار نمی یافت. مقاله اول
 مشرف دیوانخانه تعلیم
 پوخاک داده فرد اسم
 نویسی می نوشت چه اگر
 دستار به سرشته میباشست
 حکم می کرد که موافق
 ضابطه سرکار بندش
 نماید و در این غلطان
 بر فرش و چوبه بر سینه
 و گریبان تنگ نباشد
 ضابطه نواب عوض خان
 هنگام نیابت نظامت او
 رنگ آبا یک نفر خیاط و
 یک نفر مزین با دو آدم
 قوی بیکن بر کوچه

تاریخ و اسطرلاب
 مشرف دیوانخانه
 پروانگی آمدن
 بمروه و چو بداران
 رسید باز او را
 قاده العرور و دیوانخانه
 هیچ وجه مزاحمت نیست
 مقام صاحب دستاری
 که بندش دستار و خلاف
 ضابطه یعنی دو حصه بود
 و رنگ آن سرخ یا خام
 باشد زینهار در دیوانخانه
 بار نمی یافت. مقاله اول
 مشرف دیوانخانه تعلیم
 پوخاک داده فرد اسم
 نویسی می نوشت چه اگر
 دستار به سرشته میباشست
 حکم می کرد که موافق
 ضابطه سرکار بندش
 نماید و در این غلطان
 بر فرش و چوبه بر سینه
 و گریبان تنگ نباشد
 ضابطه نواب عوض خان
 هنگام نیابت نظامت او
 رنگ آبا یک نفر خیاط و
 یک نفر مزین با دو آدم
 قوی بیکن بر کوچه

تاریخ و اسطرلاب
 مشرف دیوانخانه
 پروانگی آمدن
 بمروه و چو بداران
 رسید باز او را
 قاده العرور و دیوانخانه
 هیچ وجه مزاحمت نیست
 مقام صاحب دستاری
 که بندش دستار و خلاف
 ضابطه یعنی دو حصه بود
 و رنگ آن سرخ یا خام
 باشد زینهار در دیوانخانه
 بار نمی یافت. مقاله اول
 مشرف دیوانخانه تعلیم
 پوخاک داده فرد اسم
 نویسی می نوشت چه اگر
 دستار به سرشته میباشست
 حکم می کرد که موافق
 ضابطه سرکار بندش
 نماید و در این غلطان
 بر فرش و چوبه بر سینه
 و گریبان تنگ نباشد
 ضابطه نواب عوض خان
 هنگام نیابت نظامت او
 رنگ آبا یک نفر خیاط و
 یک نفر مزین با دو آدم
 قوی بیکن بر کوچه

از جمله بی باکی و بی ادبی است که در عهد او است
 و کسان بسیار از او در عهد او است
 از جمله بی باکی و بی ادبی است که در عهد او است
 و کسان بسیار از او در عهد او است

و بر زن شهر مقرر کرده بود که هرگاه کسی نیم دار از او سن یا برود
 زولیده از ناساسته می گذشت آدمان مذکور حایل
 راهش می شدند و ضابطه و منش را قطع میکرد و فرین صلح
 برودت او می نمود اگر فی الحصله از شوخی ظاهر می شد مردمان
 چپو تره کو توالی با اشاره جوانان مذکور رسیده او را نرم میساختند
 ماتن بر رضامی داد قاعده نواب مذکور بود که همیشه خبر گیری و بی باکی
 بذات خود ننموده تدبیر آبادی و توفیر زناعت می فرمود و تامل
 احوال هر کدام از مساعد و تقاوی می پرداخت در آن زمان
 تعلق منفیج موازنه بعموی احقر متعلق بود ضابطه کس بدون
 یراق و بستن کم در دربار نمی آمد و نیز تقید بود که در پیشه و شمال
 بر سر پاوش بگذارد و در سواری اکثر امر اطفالی خورد بطور

از قلیب صانمورد جان کفر ظلمت
 دین است و از قسطه و ان غلامی
 اسلام به چین بیا که نترک از زینت
 زنا و ضعیف و با یکتا شد و بلکه کفر

از احوال هر کدام از مساعد و تقاوی می پرداخت در آن زمان
 تعلق منفیج موازنه بعموی احقر متعلق بود ضابطه کس بدون
 یراق و بستن کم در دربار نمی آمد و نیز تقید بود که در پیشه و شمال
 بر سر پاوش بگذارد و در سواری اکثر امر اطفالی خورد بطور

زین زمان نو که که نفعان
 اسب باران باب نفع فوج و
 مویشی ازین غلامی است
 و در باب سبب از
 می آرد و در باب سبب از
 می آرد و در باب سبب از

حالا در چو بداران و نهران مانده است - و پس - و دستا
 کهرگی دار از وقت عرش آشیانی بجمع بندگان بادشا سمل
 بود تا عهد مصام الدوله مرحوم فی الجمله رواج داشت حالا
 باشخاص در بار خال خال مانده - توقیر دستار عربی و مغلی
 و کهر دار نواب معضرت ماب بسیار می کردند و نواب شهید
 دستار کهرگی دار از دست خود بسیار خوب می بستند و اکثر
 پوشاک جوڑیست مرغوب مزاج بود روزی در آمدن حضور
 فی الجمله دیگر دید پرسیدند وجه توقف چه بود گفتند دستار
 می بستم چون یکم تبه درست نیامد مکرر درست کردم فرمودند
 آدمی اینقدر در بندترین و آرایش لباس نباشد از روزگار
 ناکاره می شود از آن روز نواب شهید دستار موافق بند
 ناصر جنگ ۱۲

ساده از غلامان کجاست نشان
 بنام وری تلاش نشان
 در روز و هر قوتهاست نشان
 اسب کف می اقتدیرش
 کجاست که از زبال و پهل

۱۱
 کجاست که از زبال و پهل
 کجاست که از زبال و پهل
 کجاست که از زبال و پهل
 کجاست که از زبال و پهل
 کجاست که از زبال و پهل

ساده از غلامان کجاست نشان
 بنام وری تلاش نشان
 در روز و هر قوتهاست نشان
 اسب کف می اقتدیرش
 کجاست که از زبال و پهل

نظر آن آرد و خیال متباد
 غافلان از غمزدان کلینم
 را با دشمنه قیام و پهل و از جان
 منی و غافل منی بودم
 و منی قیام منی بودم
 و منی قیام منی بودم
 و منی قیام منی بودم

فقیه ببار از بیار فنیست
 و جود حساب از حساب
 و قطعه بود الجود و من گفته اند
 و است من نیست معبود حساب

صفا بطره بچکس جامه و نیمه بدون جیب یعنی کلاه ندارد و در
 موسم گرما و ستر هنگام دربار و سواری اکثر کلاه می پوشیدند و در میان
 اهل اسلام نمودن مهر و ازار چو زیدار می داشتند چنانچه تصاویر مردم
 آنوقت گواهی می دهد بندش دستار کهرگی دار شاهجهانی بطرز دیگر
 و بندش عالمگیری دیگر است و دستار شاهجهانی پیش هم کهرگی داشت
 عالمگیر بادشاه از پیش موقوف نبود و پلانه دستار کهرگی در کجا
 رنگ می بستند چه دستار چیت بنفشه رنگه پلانه زرد یا سرخ یا کلا
 یا سفید می داشتند مفدا یقه نمی کردند پلانه دستار سفید سپهر
 از چیت اکثر لازم بود در مردم مهر و پوشش موزه و گوش همشال
 دستار چیت و نیمه آستین چیت بر جاسفید حقیر العباد اختیار کرد
 نواب مغفرت ماب بسیار مخطوط شدند و مکررند خاصه شال خود

و ان فراد اول اهل خاک و فخر است
 و در تمام عالم بود
 و در تمام عالم بود
 و در تمام عالم بود

و حاصل آنکه اجابت
 و در تمام عالم بود
 و در تمام عالم بود
 و در تمام عالم بود

اداره بود در باجهان
 و در تمام عالم بود
 و در تمام عالم بود
 و در تمام عالم بود

افاضل دوران فضل کبیرین
 جامع کمالات
 مؤید تعلیم
 زمان عفت
 مستقیم اول
 در غنای بستان
 در غنای بستان
 در غنای بستان

از فرط عنایت عطا نموده فرمودند که این تبرک خلد مکانی است
 که بتو میدهم با دو اب گاه رفته آداب مکرمت بجا آوردم
 ضابطه سپاهی اسپ خود بدون حکم رنگ نکند
 ضابطه بجز جمعدار صد سوار پاکلی و تقار هشتی ندارد
 ضابطه گماشتهای ساهوکاران به پهل های چتری
 چورس سوار شوند و پهل های بنگه دار مخصوص متصدی
 پیشکاران باشد و برات پیشکاران و دیوانیان عمد
 سوار شوند و سائبان رات را چهار نه بندند - ضابطه
 بیماران و ضعیفان میان و دولی شوار باشد بر پاکلی بدون
 حکم سوار نکند - ضابطه رقص زمان رقصه در خانها
 امر او ساهوکاران و متصدیان بدون تقریب عید

عالمی سنگاه طبیعت
 مننون جمال
 نخبه داران
 نبدار با صداران
 نشانی را بر اسباب
 نظر بر حکم فصاحت رسیده
 و خط و انشا از دست
 بین نیش علی پور
 و بیاد غت
 ۱۲

انذ قال فالذی التمنی منظم
 وان خطا فالذی اللذیع

فی الوصای علی منله احد
 بالقطعات واللمحبات
 فی الوصای علی منله احد
 فی الوصای علی منله احد

بیمانی نورانی در پیشانی او ای دور
 چشمش در هم می آید و در آنجا که
 حقیقتش در پیشانی او ای دور
 حقیقتش در پیشانی او ای دور

شاید امر ضروری است بخیر خواهی درینجا رسیده مردم چو کی را
 در خواب دیده خود آگاه سازد و الغرض بر آمدند و دیدند که
 هر کاره ایستاده است همان جانشسته پرسیدند که از کجا
 آئی عرض کرد از لشکر با پونا نیک مرسته فرمودند او کجا است
 هر کاره نام جائے گرفت فرمودند آن مکان ازینجا پنجاه
 کرده فاصله دارد تو که گذاشتی گفت امر و شش پارس است
 که از انجا بر آمدم و لشکرش پس فرود اینجامی رسد و راه
 فاسد دارد فرمودند آن مکان نیست که تو مسافت پنجاه کرده
 درین عرصه کنی گفت علی الصبح آزا انجا بر آمده
 یک لخت آمده ام و در خبر من خلاف نیست فرمودند
 آن مکان راهی سو شاه راه دارد تمام خارزار است

۱۶
 غمزه زینل نوشادمانی گرد
 عم از نظر نوب او دانی
 عمر با بدو بخ بود از سر
 غمزه زینل نوشادمانی گرد
 عم از نظر نوب او دانی
 عمر با بدو بخ بود از سر

بیمانی نورانی در پیشانی او ای دور
 چشمش در هم می آید و در آنجا که
 حقیقتش در پیشانی او ای دور
 حقیقتش در پیشانی او ای دور

که گذر یک کس بد شواری میشود و آن راه از اینجا با فاصله سی کرده
 است شاید تو از آن راه آمده باشی پیر و مرشد درست است
 از همان راه آدم خود در جیب خود دست کرده ده روپیه برآورد
 بدستش انعام دادند فرمودند داروغه خود را بگو که همین با چند جود
 هر کاره رود بیاید تا همین جا جلوس دارم و چون داروغه تو
 این طرف در آن شود کسی هر کاره را بگو که شش را پیش
 ما فرستد و تو بفرودگاه خود رفته آرام بکن که راه دراز
 آمده الحاصل فی الفور داروغه هر کاره و منشی حاضر آمدند
 به منشی حکم شد که با بجا بر مردم جواری حکام نویسد که جوق جوق
 فرود اینجا حاضر آیند و تاکید بر نگارند که نزدیکان خبر
 بدوران فرستاده انتظار آنها نکرده بیایند و هر که را

غمخیزان کرد و با نیت از غمخیزان
 عدو جانان را با نیت از غمخیزان
 در میان چشم زار نیت از غمخیزان
 در میان چشم زار نیت از غمخیزان

بلکه بیت
 محصور در اصلاح احوال
 بکار و مقصود را با نیت از غمخیزان

۱۶

در بند دوم منشی و مقصد از منشی
 در سکون پیر را پیش خطمان در میان
 که بنودی کلان و خوش و بسیار در میان
 خط بندون گشتی و رفتی از منشی
 در بنودی صلح و نیت از غمخیزان
 این چهار اطلب نیت از غمخیزان

تمام جمعی که با حال
 نشان دل افکاران
 افتاد را بدست خود مردم
 نقد و مروت پیشود و سر
 بیکان نیت از غمخیزان
 نیت از غمخیزان

غدا ندی که ای دولت ایاره
 دو دست ننگه
 طبعی آتیه
 کنی تا یوار پیمان رفته که بود
 نه به سوال می کرد در ۶۶۶۶

بیجان قدر ز دوری بیازد
 که هر چه در این
 بیجان قدر ز دوری بیازد
 که هر چه در این
 بیجان قدر ز دوری بیازد
 که هر چه در این

خبر رسد مجوز توقف نگرود منشی سرگرم تحریر شد و خود متوجه
 لفافه ها گردیده مهر از جیب خاص بر آورده ثبت کرده بداند
 هر کاره می سپردند و او بهر کاره رو بر داده هماندم روانه
 می ساخت تا آنکه قریب صبح فراغت از روانگی احکام گردید
 منشی و داروغه را رخصت کرده محل تشریف بردند و تقید
 کردند که داروغه هر کاره اینجا که ز نانک مذکور میتواند بچرخ
 رساند تا آنکه روز و م جوق جوق لشکر از دور و نزدیک
 فرارسم آمد و ابنوسه در سواد کو بلیکنده جمع گردید و با لونا
 فرود ائے آن سپاهی گردانوه کثیره دریافته اراده فاسد
 دور کرده زود از آنجا در گذشت نواب بعد عرض روانگی
 او از آن سواد فرمود نزدیک غیب هر کاره مارا از عقلت

نظامه که در این
 ناموست و دیده کشای
 ناموست امور ملکوت
 ناموست از انوار تحقیق
 ناموست از انوار تحقیق
 ناموست از انوار تحقیق

ناموست از انوار تحقیق
 ناموست از انوار تحقیق
 ناموست از انوار تحقیق

بیدار فیض را اسرار کشفی
 عقل کل بر ذلتش رایش
 در لبان کل کلامش
 مثل آفتاب روشن می بیند

امور عظیم حضور باد شاه و معاملات جنگ بهر سو بخان مسود است
 احکام تعلق برائے رام سنگه منشی بود قلمدان بردار خاصه
 مہر کلان و قلمدان زیر مہر خورد کرده و حضور مدام میداشت
 و گاہے شعرے کہ بخاطر میگذاشت بخط خاص نوشته جا بجا
 نزد سفرائے پایہ تخت و مخصوصاً می فرستادند خصوصاً
 اکثر اشعار و زمین طرحی پیش نواب شهید ارسال
 می داشتند و ایشان ہم آنچه می گفتند بحضور ابلاغ می کردند
 این معامله وقع بازی با پدر و پسر اکثر می ماند چنانچه
 روزے نواب شهید این بیت گفتند و بہ پدر نزرگوار
 فرستادند۔ بیت
 مہر جان خاطر جانان مزاجی ناکام بود تو گرا حسن شعر روی من از عشق تو فرو

و کیا کسش عطا
 معضلات عالیان عطا
 عصر مقلقات نکات و مشکلات
 کابینات را کہ با قسم تعجب
 و تادیبات و سنون تمام
 و جیل علی بنیستوانند کرد
 بر اسرار مشکلاتش
 ۲۰
 مضمون میدهند و مینویسند
 سخن شده بصورت اخلاص
 در این نوبه جواب جیسات
 معانی نشان می افتد

موسوی
 مہر جان خاطر جانان مزاجی ناکام بود تو گرا حسن شعر روی من از عشق تو فرو
 مہر جان خاطر جانان مزاجی ناکام بود تو گرا حسن شعر روی من از عشق تو فرو

نواب بیت مذکور ملاحظه کرده و به آرنده آن فرستاده بودند
 بگو که قباحت این بیت رو بر و مذکور خواهد بود و اتفاقاً نواب شهید
 تشریف آوردند حاضر بود و نواب جانب نواب شهید
 متوجه شده فرمودند در بین هر سه شما قباحت انیست
 که مغروری نسبت به عاشق خوب نیست نواب شهید که
 شسته بودند بر خاستند و آداب بجا آورده گفتند
 بجز حضرت من عاشق معشوق مزاجم و این بیت نسبت
 بحضرت گفته ام این قدر گفته روان شدند نواب متبسم گشته
 خاموش ماندند آخر معلوم شد که نواب شهید در آن
 اوقات پیغام اضافه خود کرده بودند و نواب چند س
 رو و بدل داشتند بنا بر آن کنایه بان امر کردند سپهران

از آن بسیار تشکر فرمودند و آن در
 نواب شهید را بسیار تشکر فرمودند
 از آن بسیار تشکر فرمودند و آن در
 نواب شهید را بسیار تشکر فرمودند

و مقصد از این است که عالم را با ماسعی
 غرض از این است که عالم را با ماسعی
 غرض از این است که عالم را با ماسعی

۲۱

معنی در این است که نواب شهید در آن
 اوقات پیغام اضافه خود کرده بودند
 و نواب چند س رو و بدل داشتند بنا بر آن
 کنایه بان امر کردند سپهران

مطلب صفتی از خود بود که نواب شهید
 طلب را بر اسم او را که در آن
 موقوف بدانست در هر دو عالم

شما فی المقال لطالب مستشرقین
 وافی النوال لسائلین هندی
 و درویشان و فارسی کورینا
 و چرخ و چرخین نمودی در اثبات بنودی
 و چون اگر روش ما را نشن
 و بجزایر و کورینا و کورینا
 و درویشان و فارسی کورینا
 و چرخ و چرخین نمودی در اثبات بنودی
 و چون اگر روش ما را نشن

نزدیکه نواب زبانه را سے پورچند بعضی کلمات نصیحا
 امیر بہ نواب شہید گفته فرستادند و این مصرعہ بخط خاص
 نوشته بدست رائے پورچند دادند کہ نواب شہید
 بگذراند و جوید ما چند سے مہانیم و بعد ما این ہمہ ریاست
 متعلق بشما است مصرع این بود **مصرع**
 اند کے بگذار تا سیر تحمل مسکنیم **نواب شہید بعد دریا**
 کلمات مواظفہ مصرعے بخط خود نوشته بدست رائے پورچند
 دادند و گفتند آداب ما عرض کرد این مصرعہ بگذرانند
 و بس رع کر تو استغنا میکنی ہم تعاف می کنم **العرض**
 در میان پدر پسر عاشقی و معشوقی بود و نواب عالیجناب با این ہمہ
 خطبیا نواب شہید کمال عاطفت بحال ایشان میداشتند

نزدیکه نواب زبانه را سے پورچند بعضی کلمات نصیحا
 امیر بہ نواب شہید گفته فرستادند و این مصرعہ بخط خاص
 نوشته بدست رائے پورچند دادند کہ نواب شہید
 بگذراند و جوید ما چند سے مہانیم و بعد ما این ہمہ ریاست
 متعلق بشما است مصرع این بود **مصرع**
 اند کے بگذار تا سیر تحمل مسکنیم **نواب شہید بعد دریا**
 کلمات مواظفہ مصرعے بخط خود نوشته بدست رائے پورچند
 دادند و گفتند آداب ما عرض کرد این مصرعہ بگذرانند
 و بس رع کر تو استغنا میکنی ہم تعاف می کنم **العرض**
 در میان پدر پسر عاشقی و معشوقی بود و نواب عالیجناب با این ہمہ
 خطبیا نواب شہید کمال عاطفت بحال ایشان میداشتند

و قتلے کہ نواب شہید مقابلہ کرده دستگیر شدند نواب
 در حالت خشم با حاضرین مجلس ہمیقدر فرمودند کہ ہر گاہ
 میر احمد را چپک برآمده بود ما بگفتہ مردم محل خرابدانہ
 در دامن خود خورائیدم و خلاف شرع بجمت میر احمد
 کردم این ہمان ناپہنجا راست کہ بامن سب بگشتگی داد
 دیگر ہیچ نگفتہ آدم بمطلب در خلوت سوا سپنج نشین
 کس خاص کسے را پروانگی نمی شد و نوبت ہنوبت حاضر
 می آمدند و جلسہ بارعام زیادہ از چہار گہری و کتر از
 دو گہری نمیکشید و چون وقت برخواست قریب میر سید
 چوہداران بانگ می زدند کہ برخواست در بار قریب است
 ہر چه عرض کردنی باشد بکنند و رخصت شوند **خاتم**

دستگیر شدند نواب شہید مقابلہ کرده دستگیر شدند نواب
 در حالت خشم با حاضرین مجلس ہمیقدر فرمودند کہ ہر گاہ
 میر احمد را چپک برآمده بود ما بگفتہ مردم محل خرابدانہ
 در دامن خود خورائیدم و خلاف شرع بجمت میر احمد
 کردم این ہمان ناپہنجا راست کہ بامن سب بگشتگی داد
 دیگر ہیچ نگفتہ آدم بمطلب در خلوت سوا سپنج نشین
 کس خاص کسے را پروانگی نمی شد و نوبت ہنوبت حاضر
 می آمدند و جلسہ بارعام زیادہ از چہار گہری و کتر از
 دو گہری نمیکشید و چون وقت برخواست قریب میر سید
 چوہداران بانگ می زدند کہ برخواست در بار قریب است
 ہر چه عرض کردنی باشد بکنند و رخصت شوند **خاتم**

در غلظت از خود که باده بود و غلظت از خود که باده بود
 در غلظت از خود که باده بود و غلظت از خود که باده بود
 در غلظت از خود که باده بود و غلظت از خود که باده بود
 در غلظت از خود که باده بود و غلظت از خود که باده بود

هنگام و تحطیب و پیشکار باغاق بوده که غلظتی گذرانیدند و شش در آن
 تمام در کچری حاضر همانند که اگر پیشکاری را در امری تامل شود
 از سر رشته دارد و ریافته عرض نماید روزی در شرک
 بر مقامات برم پوری نود شتر در عرصه دو پیر سقط شدند
 که داروغه شتران مضطرب الحال محل خود اندیشه ناک بجنور رسید
 و عرض کرد که امر از طرفه هوای بد و زید شتران بسیار مردند
 اگر ده شتر دیگر بمیرند صد شتر میشوند نواب بید ماغ شده
 فرموده مشرف را بیازند مشرف از کچری در عرصه یک کوه
 حاضر شده روبرو ایستاد نواب از دست بطرف او
 اشاره کرده مشرف دانسته که نواب مارانشناخته می پرسند
 که تو کیستی بجواس عرض کرد که غلام مشرف خاندا شتر است

کین خواهی مدارش در کحل
 چند صدین آن کحل
 دست کرده در دست
 نوبت خود داده بر سر ما را

۲۴

کحل کحل کحل کحل کحل
 کحل کحل کحل کحل کحل
 کحل کحل کحل کحل کحل
 کحل کحل کحل کحل کحل

در غلظت از خود که باده بود و غلظت از خود که باده بود
 در غلظت از خود که باده بود و غلظت از خود که باده بود
 در غلظت از خود که باده بود و غلظت از خود که باده بود
 در غلظت از خود که باده بود و غلظت از خود که باده بود

و خارا اوصاف و اخلاق
 پیرایه بیست و یک
 زیاده از حد است
 حکمت و علم
 و استقامت
 و استقامت
 و استقامت
 و استقامت

وزیر بودیم و احکام شما در باب دریافت اراضی خارج جمع
 بر جمع زمین داران باشد و چنانچه زمین از آنها گرفته باشد
 و کیفیت هر موضع در هر دفتر که خواهند فرود نوشته
 طلبداشته بر فرد سوال نویسیان باشند و مقصدیان هر
 دو دیوانی نیز کیفیت بدفتر صدارت داده باشند چنانچه
 تا حیات نواب عالیجناب نواب شهید چند بعد
 ایشان همین ضابطه ماند بعد بر هم خوردن نقل روزی
 میر ضیاء الدین خان صدر فردیومیه بسم الله شاه
 نظر بقرب وقت برخاست در بار و تاکید حضور و نبود
 احتراز در بار بخط خود نوشته گذرانیدند ملاحظه کرده
 فرمودند که ام کس نوشته است عرض کردند علام

ناحق بر سعادت فطرت
 بیست
 با احسان بنده کرده و از او گمانا
 گرفت از طرفت است افسا و گمانا
 فطرت نیاهی که بر

۲۷

عالم خلق عالم خاصه به بر
 این کمال چنان عبرت است
 که همیشگی مرموف مرعات
 و عنایات ایشانست سطوح
 نیز فقر بایش خلعت گذرد
 از سطوح و لیا بدو شده و
 از شفقش پیغمبر
 در شفقش پیغمبر

کلام او از صیقله روزگار است
 بر این شگفته که در
 بر این شگفته که در
 بر این شگفته که در
 بر این شگفته که در

در وقتیکه که در این دنیا است و در این دنیا
 در وقتیکه که در این دنیا است و در این دنیا
 در وقتیکه که در این دنیا است و در این دنیا

که یک سطر زیاده نبود و نوشته دست میرضیاری الدین حسین خان
 و او هم و او بحضور گذرانید فرمودند که چون کار پیشکار شما کرد
 لازم آمد که کار پیشکار کند آینه احتیاط دارند که هر کس کار خود کرده
 باشد موافق مصدق مشهور و کار خود گن کار بیگانه مکن
ضابطه بعد از آن بر حاضرت کردند حاضران در باب
 که با این کس را بط مودت داشتند نزد ما آهسته مبارک
 گفتند که مسی بشما شده با هم خندها کردیم و گفتیم که تربیت
 یافت جناب خان صاحب یعنی میرضیاری الدین حسین خان
 ام از ما نیکو امری نخواهد شد شما را این بشیوه مبارک باشد
 عرض اهل و در باره هم محبت ما بود عراق باعی کردیم اطمینان
 تمام از چغسلی و بدگویی بود زیرا که آقا اوصاف داشت

و او هم و او بحضور گذرانید فرمودند که چون کار پیشکار شما کرد
 لازم آمد که کار پیشکار کند آینه احتیاط دارند که هر کس کار خود کرده
 باشد موافق مصدق مشهور و کار خود گن کار بیگانه مکن

سی با پیش باین امور
 ۲۹

سفلی برداخت
 خود دیوانه حسن دکا پیش
 سهای مطوبش ماه را پیش
 زادی بجهت آینه شود آید
 اگر بکنند صفای زمین نواب
 صفا کرداری که

وقت با زدی قدرش بچون
 زبول همان روز کار را
 بر یافته و اصدای از اعلا
 از من در موافق پیش
 که در در دست بنامه بر آید

بشا بهنواز خان که آن وقت در دربار نشسته بودند گفتیم
 که ضابطه دربار آصفی اینست که معزول را حکم می شود که بهتضال
 در دربار نیاید مگر حاضر باشم و تربیت یافته جناب معفورم
 پاس قاعده سرکار کرده بخانه میروم شاهنواز خان این
 حرف شنیده گفت باشید و بهرام داس گفته خلعت
 موقوف ساخت و گفت در دربار دیگر خواهد شد از یک
 دست گنیش بند شش نیمه استین بدر کشیدند و آن
 در بار بهین بهیگی تمام گشت روز دوم بدر بار حاضر بنام
 شاهنواز خان چو پدر فرستاده ما را طلبیده اشته درام
 داس را گفته خلعت استقلال باین تا کاره بخشیدند
 و در وکالت خود مورد التفات داشته پیشکاری بخشی

از این جهت در این روزها در دربار
 شاهنواز خان در این روزها در دربار
 شاهنواز خان در این روزها در دربار

اگر باشد تقو و جا رود در پیش
 در دربار بهین بهیگی تمام گشت
 شاهنواز خان چو پدر فرستاده ما را

در این روزها در دربار شاهنواز خان
 در این روزها در دربار شاهنواز خان
 در این روزها در دربار شاهنواز خان

از این جهت در این روزها در دربار
 شاهنواز خان در این روزها در دربار
 شاهنواز خان در این روزها در دربار

کج غریب دار انداختن بر کسی که
 تالیف بیلا خط غور کسی که
 در این که آنجا دار اختیار هم
 هرگز در روز بازار اختیار هم
 صنعت و دیون وقت از یک
 قیاس عموماً و اعراض
 الممالک هم ضمیمه پیشکاری صدارت فرموده تفصیلاً
 نواب مغفرت آباء اگر مبدول حال انیکس بود و بسا اوقات
 بعد در شقه های دستخط خاص سرزاز می گشتم و نواب
 شهید نیز همان مراعات میکرد و بعد و انگلیس
 و ای کم صدر حضور قلعواری بکانه نیابت صدارت کل متقل
 باین کس تفویض شد و بعد از آن که در و پور پیچیده صدر را
 خدمت کردم و تجویز صدر بر اسکا ادا حق بود و رفاقت
 بنام احترام العباد صادر می شد و تجویز اسناد آن که هر جا
 صاحبزاده یعنی شهید خان صلابت جنگ و میزبان
 جنگ و میر شریف خان بسالت جنگ و میر علی خان
 امر جنگ از وقت صدارت منجم بر اسکا احترام بود

در این که آنجا دار اختیار هم
 هرگز در روز بازار اختیار هم
 صنعت و دیون وقت از یک
 قیاس عموماً و اعراض

۳۲

خصوصاً برای آنکس که
 بزاز نوی عباد و عباد
 و پیش از خود و عباد
 منجم درین وقت
 خط بنظر انوری که
 در این که آنجا دار اختیار هم

خط بنظر انوری که
 در این که آنجا دار اختیار هم
 منجم درین وقت
 خط بنظر انوری که

و تا بسط احوال و تا بسط احوال و تا بسط احوال
 و تا بسط احوال و تا بسط احوال و تا بسط احوال
 و تا بسط احوال و تا بسط احوال و تا بسط احوال

دریا گفتند با غمایت الله مخاطب شدند که طالب علمی تمام
 کجا کرده اند او گفت مهطول میخوانم فرمودند تا که در مهطول
 است کدام است او گفت تا منقوط نواب عالیجناب تعجب
 کرده گفتند تا منقوط است او مکرر مقسم شده عرض کرد که پرسید
 تا منقوط است نواب دریافت مسرور شدند و فرمودند
 آری تا منقوط است شمال طیفه گفتند و بر فردا و پنجاه روپی
 دستخط کردند نیز حکایت است که طالب علم بیجناب نواب
 آمد پرسید آنچه میخوانی عرض کرد کافیه فرمودند کافی که بر کافیه است
 کدام کاف است او که گو که سلطنت بخیر رسیده بود منقطع باشد
 عرض کرد کاف که امید مقسم گشته بر فردا و پنجاه روپی
 در ماه دستخط کردند و بعد فرمودند که این مرد طالب علم درست است

و تا بسط احوال و تا بسط احوال و تا بسط احوال
 و تا بسط احوال و تا بسط احوال و تا بسط احوال
 و تا بسط احوال و تا بسط احوال و تا بسط احوال

و تا بسط احوال و تا بسط احوال و تا بسط احوال
 و تا بسط احوال و تا بسط احوال و تا بسط احوال
 و تا بسط احوال و تا بسط احوال و تا بسط احوال

از زلفان جاه و شرف
 این فضل کبریا بباران
 خردمند است بی نیاز
 از زلفان جاه و شرف

اگر طالب علم نمی بود کاف که امید نیست هست ما اثر کرد و لفظ
 غلط از زبانش تراوید - آدم هم به مرطلب جمیع
 رساله داران نوبت بنوبت عوض خود میکردند چه می افغان
 بابت زر معامله میسری مشرف خزانه در قلمدان خاصه
 نگاه می داشتند و تالیف سا هوکاران بذات خود میکردند
 و سپر همیشه سوال جواب اینها چو دهری و هشتمه هر جا بود
 و بقدر دوکان و اعتبار سا هوکار اجراء کار از هر
 کدام می شد روزی گرامخی بخشی مشرف خزانه بعض رسایان
 که هم شکر از اورنگ آباد جانب میر رنگ بین است
 و خزانه نقدی در رکاب کمتر بصرفان و سا هوکاران
 حکم شود که عوض سرکار در سرکار برسانند تا از اینجا کاوا

چارم است
 چنانکه شاه و ماه و پناه
 علم از انبیاست بزوانی
 و سوا کسکون تمام سبب

۵۵

ظفر انبیا کوس حجت
 بلند آوازه در این دین
 در میان کسکون تصور
 در میان کسکون تصور
 در میان کسکون تصور

خداوندی واسطه التیام
 دین و زمان و علوم است
 کمال در میان علم احسان
 در میان کسکون تصور
 کمال در میان کسکون تصور

دام آقا والابنار و سینه
 بیا سنان سخن محتوی
 اقسام فنون و اذکار شایسته
 از نیایف دوست

و قتی که ما به بر ما پور وارد شدیم بخیر جی روداد و مهم
 دلاور خان پیش پا افتاد با نور خان گفت تم کس هست که ما را
 لک روپیه سرانجام کرده بداد و ظاهر کرد بر صرافه بر ما پور
 پی انداخته در یک شب پنجاه لک سرانجام می کنم
 کتم زنیهار این نیت ندارند ما را ریاست این دیار و
 خیال است ضعیفان را آفرزون چه مناسب یک لک روپیه
 از یک کس میخواهم که بعنوان قرض بداد باین شرط که اگر
 قح ماست باز او مع سود قرار داد دام دام با مراعات
 دیگر بدیم و الا نه ما را معاف کند و وحش موافقه نماید
 بچرخل ساهو کار حاضر بود گفت لک روپیه تصدق بر حضرت
 است غلام همین وقت حاضر میسازد خود از دست نمیک

عاشقانه صفحہ ۳۸

۳۸

آصف الدوله الملک
 نظام الملک آصفجاه نام اصلی
 حبیب در حین حیات
 آصف جاہ بنظایف غانی
 ملابت جناب کبیر خان ملک
 بقویہ دار خیابان از فوت در حین
 ملابت جناب کبیر خان
 ملابت جناب کبیر خان

بمقتضای این اتفاق -
 ملابت جناب کبیر خان
 ملابت جناب کبیر خان
 ملابت جناب کبیر خان

در اثنا مسک راه نماز مسک
 که در او بنیت دیگر بود از آنجا
 سالان سال بود بنیت مسک
 نشست و از حضور احدی
 بادست و باضاظ منسوب

نوشته هم کرده حواله نمودم او عرض کرد این زر تصدق
 بر حضرت است احتیاج مسک ندارد و گفتم زر تصدق بسپاه
 نمی دهم قرض میخواهم مسک بدارند اگر مطلق بازگشتم او ایکنم
 و الا نه برائے خدمات نمایند چیزی مل همان زمان زر
 حاضر کرد و در شب نیم ماهه تقسیم کرده صباح آن با حریف مقابل
 شدم و با سه هزار کس مفلوک برو دازده هزار لشکر فیروز
 یافتیم و غنائیم فراوان بیکت حسن نیت بدست آمد
 زیر پهلوان نموده مسک گرفتیم و مدت العمر بخین خدمت ورود
 نقش داشتیم روزی نامبروه با ما عرض معروض داشت
 دیدم که جامه صافی از بافته بهر پنج و بر بردار و بردار من او
 دست کرده ما شن آن دریافتیم پس دیدم که بچند خوریده اند

خطاب آصف الد و لطف
 پیر ایامی ز بافت
 ای ایامی که افزوده شد

۳۹

عبدالله ولی عوفی خان بهادر
 مشهوره جنگ غولبه کمال نام
 بنام ایامی مشهوره پیر بهار الدین
 است پدرش میر عوفی نام
 سادات سیستان بود سال ۱۰۰۰

که در صفحاه اول بنیت بندوبست
 مودیه بجای بود نمود او پیر
 در قریه تیار داند از علم
 در عمل می گویند در زمان
 در اردستان و تقویت
 سعی بدین می نمود و حفظ

ایمان بکلیت در کتب سید
 و بار او در کتب سید بلال است
 زوایب سید و چون آثار
 باقی ماندند و در کتب سید
 کاشف و افصح بود با و استفسار
 از آنست که از نوشتن جوانه

و در محل خزانه زر سرخ و جواهر بقدر مناسب داشته
 باقی بخرید اهلکار خانه میشد و تحصیل دیهات و پیرگنه میرید
 و زبیرگنه در سرکار می آمد و آنجا جمیع می شد و در
 جمیع بلاد و خزانه سرکار و کارخانه سرکار علسه
 می ماند تعلات دار آن هر جا مجموع شش ماه به ماه سال
 بسال بدقت حضور میرسانید و محاسبه در سواری بالاب
 اسپها طعام و قهوه و نخت می شد و در باور چنانچه چند
 مراد غله خام براسی بعضی بنودان معزز معمرل بود
 و مودی حساب آن بدیوان رجوع داشت و محاسبه
 جوانان چوکی را آب و طعام و وقت از سرکار سید
 نقل و قیتمه مرد سپاهی پیشه بحسب آب خور از دوا

از نظر کم بیش چو بود
 از نظر کم بیش چو بود
 جوان نکته سنج عرض نمود
 یعنی از فضلا کم و از جمل
 بیش از نواب عالیجناب
 از جوان پسندیده آن
 جوان خوش نظر و خط
 سرور شده بخاطر محفل
 فرمودند که این نکته غامض
 ام و زبانهاست این جوان
 نکته نکته که دیدیم
 نکته نکته جان و نیت
 نکته نکته این نکته
 نکته نکته این نکته
 نکته نکته این نکته
 نکته نکته این نکته

۳۱

از سرکار در صوبه میرسد
 بزرگه و از بزرگه در سرکار
 مقرر بود و زرد و زرد و زرد
 و نایع طیار و غیره تعلقات
 حضور و تحصیل در این
 همه با در خالصه و این
 با بدیهات و کینه و عمل

ماه بهای بے تغلب و تصرف متصدی با بنیامیر سید و کیل جا بجا
 میرسانید ا حتیاج خدمتکار با طلب منصب وار نمیشد صوابطه
 و کلا پیغام میگردند که اگر چیزی بر اے خرج مطلوب باشد
 از ساہوکاری آورد و رسانم و گماشته مانے ساہوکاران
 جا بجا خرید زر گرفت می گشتند که اگر صدی دو صدی مطلوب
 باشد حاضر است مارا با قساط و در ما پاید و لطیف صاحبان مارا
 هم نفع از چهار آنه دو آنه شود و زرد آن وقت بر تمسک
 خشک با اعتماد و لوری سرکار فی صحتش آنه یا هشت آنه
 بود و بنت زر را در گلو سپاهی می سپانیدند و کس نمیگفت
 جا که از سرکار کمتر اشخاص را می شد و بدون ضابطه منصب
 و سیاه کنشی و تنخواه دیوان باوشاهی یکو جب زمین میسخری

منصوب بر اسانگی داشت
 خزانه اطراف و گذشت
 ناموس در وقت محراب
 و حفاظت مواشی و پستی
 ۳۲
 است معاد است
 در آن و کین
 سار و او با از جمع است
 دست برداشته و کین
 آمدیم بطلب
 انجمن کس و نوال
 از آن بزرگ بود و کین

منصوب بر اسانگی داشت
 خزانه اطراف و گذشت
 ناموس در وقت محراب
 و حفاظت مواشی و پستی
 ۳۲
 است معاد است
 در آن و کین
 سار و او با از جمع است
 دست برداشته و کین
 آمدیم بطلب
 انجمن کس و نوال
 از آن بزرگ بود و کین

وقتی که با شش خان در اهل ایران کمال تشخیص داشت اجازت
 در تذکره ما مرقوم شد که بطور عام معزول بدون ادالی محاسبه
 ملازمت نمی کرد عقب کجهری فرود می آمد و با مقصد بان
 دیوانی رجوع شده محاسب به داده مار غنطی بهر دیوان حال
 کرده با استصواب او ملازمت کرده بکار دیگر سر فرار
 می شد و زیاده از سه سال تعلقه بر او مسلم نمی ماند و
 وقتیکه جعفر علیچان عامل کهم معزول شده عقب کجهری
 فرود آمد پورچند را با او فی الجمله کورس بود مطالب
 قریب و رنگ روپیه را بر او ثابت کرده و مطالبه اینکه
 او شریح دارد و صادر قریب و رنگ روپیه نوشت
 چون درین باب دستخط حضور فرود مقصد بان بدینوسیله

در وقتیکه با شش خان در اهل ایران کمال تشخیص داشت اجازت
 در تذکره ما مرقوم شد که بطور عام معزول بدون ادالی محاسبه
 ملازمت نمی کرد عقب کجهری فرود می آمد و با مقصد بان
 دیوانی رجوع شده محاسب به داده مار غنطی بهر دیوان حال
 کرده با استصواب او ملازمت کرده بکار دیگر سر فرار
 می شد و زیاده از سه سال تعلقه بر او مسلم نمی ماند و
 وقتیکه جعفر علیچان عامل کهم معزول شده عقب کجهری
 فرود آمد پورچند را با او فی الجمله کورس بود مطالب
 قریب و رنگ روپیه را بر او ثابت کرده و مطالبه اینکه
 او شریح دارد و صادر قریب و رنگ روپیه نوشت
 چون درین باب دستخط حضور فرود مقصد بان بدینوسیله

حالت معزول را در بار آمد و
 پورچند را با او فی الجمله کورس بود مطالب
 قریب و رنگ روپیه را بر او ثابت کرده و مطالبه اینکه
 او شریح دارد و صادر قریب و رنگ روپیه نوشت
 چون درین باب دستخط حضور فرود مقصد بان بدینوسیله

مرد آدمی مرد آدمی را
 مفرستند تا که پایانی را
 در وقتیکه با شش خان در اهل ایران کمال تشخیص داشت اجازت
 در تذکره ما مرقوم شد که بطور عام معزول بدون ادالی محاسبه
 ملازمت نمی کرد عقب کجهری فرود می آمد و با مقصد بان
 دیوانی رجوع شده محاسب به داده مار غنطی بهر دیوان حال
 کرده با استصواب او ملازمت کرده بکار دیگر سر فرار
 می شد و زیاده از سه سال تعلقه بر او مسلم نمی ماند و
 وقتیکه جعفر علیچان عامل کهم معزول شده عقب کجهری
 فرود آمد پورچند را با او فی الجمله کورس بود مطالب
 قریب و رنگ روپیه را بر او ثابت کرده و مطالبه اینکه
 او شریح دارد و صادر قریب و رنگ روپیه نوشت
 چون درین باب دستخط حضور فرود مقصد بان بدینوسیله

کار داد و انداخته را با او فی الجمله کورس بود مطالب
 قریب و رنگ روپیه را بر او ثابت کرده و مطالبه اینکه
 او شریح دارد و صادر قریب و رنگ روپیه نوشت
 چون درین باب دستخط حضور فرود مقصد بان بدینوسیله

خطا کردم طلال در همین آن
بانی از ناب بیرون آن
شماره ستی گویند که این
اعلاج بتنگ کرده می باشد

و اگر واجبی طلب نمی کند و ادا سے واجب این همه نهان
از چه راه است از و جواب این معنی بیارید عاقل خان
پیش جناب علیجان رفته ظاهر کرد و نسیب از اشنائی
خود گفت که اگر متصدیان بر سر اعتراض اندازند
اشنایان شما هم شریک شما خواهیم شد خاطر جمع دارد
جناب علیجان گفت اما متصدیان بجاست زیرا که اکثر مردم
از وطن بجز افتد ارا ما و ارنجا شدند با هر کدام سلو که
از اسپا و اسباب ضروری بقتضای سے مرآت
کردم در بندت یک لک پنجاه هزار روپیہ بخرج آمد
حالا این خرج که بتصدیان بنمایم نیگویند این خرج شما
بطور خود کرده اند در حساب سرکار محراب نخواهیم داد

اسپ و غیره فرستادیم و کمال
را بابت دارم که در کمال
نمی کند و نقد تمام
میخواهیم این را بجا بیاوریم
از یاد مردم بفرستیم
نظریه خون پانده شهادت

۴۶

نصب بشوم سید عالم خان
این سخن را بافته که در
سازند که در جناب علیجان
بار باب دوست و فرستادیم
بهر وطن پانده شده است
تصدیان کسب شما و در
خود بجا نمانی و بنده او را بباب
نویس از نین اسباب و غیره بنموده
بویا خواجگان وار

بغضی بیاد می گفتند که درین
مجلس بیاد می گفتند که درین
مجلس بیاد می گفتند که درین
مجلس بیاد می گفتند که درین

وقتی الان سازنامه خود با خود دارند و بر پاکنی و ضیل
این مردم را اصلا پروانگی سواری نبود ضما لبطه دار و غیره
فیلمانه فیصل بنز پروانگی حضور در شادی هم نمی داد چه جائی
وقت دیگر و فیصل مست را دور از آبادی می بستند
ضمنا لبطه نرخ غلات هر هفته زرخویس قرار داد و چه در هر بار
راتا کید کرده بحضور می گزیدند و هر کاره اخبار واقعه
می رسانید اگر تفاوت در ورن یا فروخت ملاحظه میشد
یکروزه زرخویس تا کید میرفت یا چو دهری را خبر سوار
می کردند و تاراجی دوکان او بعمل می آمد ضما لبطه
در ریاست سی ساله نواب عالیجناب احد را حکم
قتل نه نمود اگر در سالی دو سالی مجرمی واجب القتل

امستنا الحکمه جلد ششم
روز سکا فیصل بنز پروانگی
سوار و نون بدو در خان و بخار
در شکر زاکم نمود و در سکا
سایبان بضمه گفته استاده
حاجب اسما
و شکایت فرادانی دور
زمان و اسفند حافظان
مقتدر و نجان چو کی
مستور مردم در سکا
مستور مردم در سکا
مستور مردم در سکا
مستور مردم در سکا

هر کاره آمده ظاهر کرد که نزدیک شکر چند و بیبه افتاده اند
 چهره با آنرا آتش زده اند این دو دوازده نجاست فرمودند
 اهل چهره کجا اند عرض کرد بخوف لشکر مردم آنجا خانه نگذاشته
 گر خیمه اند فرمودند میر منبرل کجاست چون زیر شامیانه
 دیوڑهی حاضر بود رویه روانه فرمود چو اقیقہ نمیکند که چهره با
 خالی بیکانه را آتش زده اند و اول فرود آوردن شکر
 درین جایه ضرور بود که با اهل و بیبه تصدیع رسید
 بخوف ما آواره شدند او عرض کرد آب جائے دگر
 نبود لهذا شکر اینجا فرود آمد و برائے نگاهبانی چهره با
 سواران و باندان آن تعیین اند اما مردم شکر سراسر
 خیره اند ضرب قحچی و تازیانه بخاطر نمی آرند و بطبع ماکیان

یکبغضال در چهره بیکانه
 در دزدی کنند و قتل
 در دزدی کنند و قتل
 در دزدی کنند و قتل
 در دزدی کنند و قتل

از زبان
 فرمودند که
 خود بلیچ
 نجی دار قطع
 مردم خیال
 میکنند

۲۹

دوست مردم را
 که یکسال
 بمان بظن
 بیرون
 ستایان حکم
 رفتن مشک
 در طرفه العین
 از زلفش
 در آن
 از زلفش
 در طرفه العین
 از زلفش

از زلفش
 در طرفه العین
 از زلفش
 در طرفه العین
 از زلفش
 در طرفه العین

کلام کی بود چون روز
 فرشتہ را معلوم شد که
 در حق او
 فرموده اند که
 اختیار از نواب سر
 افتاده یافته تم پاسبان
 کند و عطا در پانچ

وجرات نواب اینہمہ تھا و حکم محض سیرکات تقوی و صلوات
 خوانے و ادعیہ نواب عالیجناب بود کہ بہ ہر دل سرامت میگرد
 و ہیبت می بخشید مولوی می نسر ماید۔ ہیبت

ہیبت حق است این از خلق نیست ہیبت اینہمہ صبا دلق نیست

ریاست بدون ولایت عظمت پذیر نمیکنند و ولایت بجز
 اخلاق حمیدہ میر آمدن ناممکن بے لفتی در نواب
 بایند جبہ بود کہ وقتے حکم کوچ فرمودہ بمجل سہر الشیر لفت
 فرمودند چون پاسی از شب باقی ماند از مکان خود برخاستہ
 بہ تہیہ اوراد خوانے بے معلوم احدے در نیمہ خلوت
 آمدہ بجائے مشغول باوراد شدند کہ فی الجملہ حبش کریم
 گردیدہ ہکان متصل چوب نیمہ غنودند فراشی کہ بر ابرو شستن

ہیبت کند کہ شب باری
 کلام فراموش بود در
 نام دارد او نام بر زبان
 نام دارد و شہیدہ ناموں

ما نند روز و روز
 قیام اورا طلبیہ
 و او نہ کہ بقللے
 بیجا او معارف حکم
 سزا سے معلوم فرماید
 با نانو بود کہ استفسار نما بدیایہ
 مذنی می اچکلو
 فرمودند و نوبت پاسبان
 نوبت پاسبان از غفلت پاسبان
 نوبت پاسبان از غفلت پاسبان

پانزدهم خوارندند

بیت

عالمی از دست من در ناله است

دینار دست خونی من در ناله است

ملاحظه کن که کتب کتب غرور

و در صیاح است و در زبان

و ادشما پرده داری این سر نمایند و بپایه گویند بدست
این سخن از اظهار رام سنگه گوش احقر العباد رسیده
همیشه یک خروار رنگ در خوابگاه میرفت بعضی تو بیکان
می گفتند ثواب آن رنگ را فرستش کرده شبانه نماز بر آن
میخوانند و الله اعلم روزی سواری مبارک
بر ناله تنگی گذر کرد آنجا بیشرک شکر گذر داشت خود چپاش
و دیده فیل استاده نموده تماشاخانه عبور مردم از ناله
می کردند اتفاقا گاوپیر زالی در میان ناله افتاد با ثواب
چار چشم شده اشاره کرده مردم سواری دست بدست
آن گاو را برداشتند پیر زال افغان و شنام گویان
روان شد خود تبسم کنان با خواص خطاب کرده این بیت

منها من خود را افشا کرده مردم را با کجاست
می رفتند و بعضی کجاست
منه می نمودند اول حال
فخلص بود بعد از آن
مشاوره دادند چون بر بیابان

بکین باور شد نداشت عباد
در جواب هم مرزا کردند مرزا
و بیای این بیت در نشانی

بیاورنی که دین بیکه در خطوط یکدگر
نواب عابدی کتب بلفظ نواب
عنا لکم ضابطه بود در حضور
نواب جناب مرزا ابوالاسلام
نواب جناب میرزا ابوالاسلام
نواب جناب میرزا ابوالاسلام

صفا لطم در مجال کمال
 و نیزه راک تو لالان پیمان کمال
 و کشتن بیان و مولود باشت
 و از اینها تعریف کثیر بود و بیستم
 و این کرده از بقولان اولیایند
 و صفا لطم در کتب خانه تالیف
 بود که من سلمان اطفال
 را اول رات نذود و

نمی نوشتند عمده ترین آن دو رخا صاحب و رای صاحب بودند
 باقی ها بلفظ میر و مرزا دلاله و من زبان زد عالم بودند الحال
 بجز نواب صاحب و راجه صاحب از بیخ خانه یافت
 نمیشود و رفا نیز که او تا نوکر لاله و من آن وقت میداشت
 نواب و راجه بله ایند و رئیس نیست فاکتور و یا اولی
 الا بصا بر آسمان همان زمین همان معلوم نیست کتبت
 کجا رفت آمد هم به طلب تاکید بود مردم بنو و رسم ایام
 نشاط خود مثل هولی و دیوالی و اهل اسلام رسم عید مجسم
 زیاده از سه روز نگنند و محفلی اگر در خانه ها طول دهند
 نمی شد در خیابان خانه و مال زار و دیوار حکم بود
 بیرون شهر باشند و اگر کسی از بیخ است نیز بیان گواز دروازه

صفا لطم در کتب خانه تالیف
 بود که من سلمان اطفال
 را اول رات نذود و

اذا رباب و قوم با نوبت
 و دیگری نبود کسی تنها
 و سوری که صفا لطم در کتب خانه تالیف
 بود که من سلمان اطفال
 را اول رات نذود و

مشترک دار و نند و ستان

نند از نواب سید علی نجف آبادی

سید علی خان کتک

سید ابوالفضل

کارخانه

در مکانهائے اوقات مردم خانه کتک می گیرند و آنانکه گرایه میدادند
و اصل تعلقه بیست مال شده بسا کین و غربا بطور یوغره
و غیره می رسید ضابطه یک کس را دو تعلقه نمی دادند
و میفرمودند که روی زمین حصه هر کدام است و آسیاب بوبیت
میگرد و از تقسیم تعلقه مردم بسیار روزی می یابند و توسیع زمین
میشود - ضابطه بر تعلقات عمده تا مقدور اقرار اما مورس گردید
و میفرمودند اول خویش بده در ویش و هنگام رخصت تعلقه
بهین بود کلمه می گفتند کار می کشید که شمرنده ضد اخلق بشاید
ضابطه در خواصی بچهار کس دیگر را نمی پسندیدند که
دیوان خانه دوم منشی سوم دار و عمه چهارم عرض سگی و اینها
هر چهار تن جامع کمال انتخاب کرده میداشتند تا در شاه

بهره مردم کرد
از سید علی و نصدی و دیگرها
توسیع زمین
بعد ما بداند - آقا
توسیع زمین

۵۴

توسیع زمین بود و دیدار و نظیر کاره
بهره مردم کرد
از سید علی و نصدی و دیگرها
توسیع زمین
بعد ما بداند - آقا
توسیع زمین
کار بطلدی در و کتک
بهره مردم کرد
از سید علی و نصدی و دیگرها
توسیع زمین
بعد ما بداند - آقا
توسیع زمین

که الحال قرار یافت است
مفردی است مانند دوز سوار
از کلاه نشود در زیاد از معمول
تا کس بلنج بود که نقصان در عیال
بهره مردم کرد
از سید علی و نصدی و دیگرها
توسیع زمین
بعد ما بداند - آقا
توسیع زمین

وانشاء و زبانه را با هم حوز
 در انچه در خواه آن اختیار
 مع نماند و صدور بله و غیره
 بهتادریافت از انچه
 و انچه صدر حوزم بر انچه
 بهم ز دیوان بارشای امیر

ضابطه سواری کمال استنگی روان می شد و شور و غل
 بجز آواز نقیب و سم ستوران هیچ بگوشش نمیرسید و گوی
 که از سواران بر لباس نواب می افتاد وقت فرود آمدن جمع
 کرده در جاس محفوظ می گذاشتند و میفرمودند که این گردو
 است و ما بدعا خواستیم تا حق تعالی نصیب ما کرد و برکت
 این گردو نعلین که اکثر از اولیا اند دولت ما قایم و درایم است
 فقره صاحب باطن بعضی آشکارا و بعضی مخفی در لشکر
 قیام می داشتند و نواب را با هر کدام راهی خاص بود
 و انحلال مشکلات از ایشان می کردند - ضابطه -
 بروی سپاهتیر با ناکید موازنه هر زمین همیشه بود و سال بسال نسخه
 از دیهات با تشخیص جمعندی و واصل باقی بمهر قاضی و وقایع گاه

و انچه در خواه آن اختیار
 مع نماند و صدور بله و غیره
 بهتادریافت از انچه
 و انچه صدر حوزم بر انچه
 بهم ز دیوان بارشای امیر
 و انچه در خواه آن اختیار
 مع نماند و صدور بله و غیره
 بهتادریافت از انچه
 و انچه صدر حوزم بر انچه
 بهم ز دیوان بارشای امیر
 و انچه در خواه آن اختیار
 مع نماند و صدور بله و غیره
 بهتادریافت از انچه
 و انچه صدر حوزم بر انچه
 بهم ز دیوان بارشای امیر

چار دیواری بی درختن و کاشی
 بیار که گدازش من نامناسب است
 فدا کردی جان خود در راه
 فدا کردی جان خود در راه

که نموده در طرقت العین
 فدا کردی جان خود در راه
 فدا کردی جان خود در راه

خواهد می فرمودند ملک و دولت با عانت و لشکر پانده و وزنه آ
 یکے لشکر دعا و دوّم لشکر و غالتشکر دعا بهیچیه مطلقه است چه چکا
 این لشکر را بهر میت نمی باشد - ضابطه در ششم اس
 عده مثل اورنگ آباد و برهان پور اجبار نویس در واقعہ نگار
 و سوانح نگار و عقیدہ نویس و نایب داروغہ ہر کارہ متعدد بودند
 و چھاوئی لشکر بوقت نبوت در جاہے مختلف می شد
 و سفر کھی از ہشت ماہ زیادہ نمی شد و بر موسم چھاوئی بوقت
 یک لمحہ در مراجعت روانی داشتند و وقت محاصرہ گدھی
 نامی کہ بحام نگر شہرت دار و قریب شش ماہ کشید و موسم
 چھاوئی رسیدم کوچ از انجا فرمودند جناب خواہان دولت
 عرض داشتند کہ این قدر مدت با این چشم بجاہرہ یک

می ساختند چھوڑ کر گیاں
 فدا کردی جان خود در راه
 فدا کردی جان خود در راه
 فدا کردی جان خود در راه
 فدا کردی جان خود در راه

بند و غلامس بچھوڑ کر گیاں
 فدا کردی جان خود در راه
 فدا کردی جان خود در راه
 فدا کردی جان خود در راه
 فدا کردی جان خود در راه

ضابطه آداب سلطانی بهیچ وقت فوت نمی کردند چنان
 صادر می شد در فرمان باژی رفت با آداب تمام فرمان می گرفتند
 و دیوان بادشاهی آنرا می گذارید فرمان از دست دیوان گرفته
 آداب بجا آورده بر سر داشتند بدولت خانه مراجعت می کردند و
 تمام خلق شهر فرمانرا بر سر نواب ملاحظه می کردند و اخبار نویس و
 هر کاره بادشاهی کیفیت راه حضور بادشاهی نوشتند و بر آ
 خطبه عیدین در عید گاه بجا می آمد هرگز در قاضی آنجا ناکتید بود
 و خود بجلوس سوار شده در گانه میخواندند و می فرمودند در وقت
 درین است و نذر عید از حضور باشخاص مخصوص گرفت باقی بار
 می فرمودند بچند دهری پان بدیند و نذر معاف است و بنام عید
 زیاده از سه روز نمی کشید و مبارک سلامت اهل دربار همین قدر

بدین و بجا می آید و در وقت سلطانی حضور آنجا می آید
 در وقت سلطانی حضور آنجا می آید

در وقت سلطانی حضور آنجا می آید
 در وقت سلطانی حضور آنجا می آید

در وقت سلطانی حضور آنجا می آید
 در وقت سلطانی حضور آنجا می آید

در وقت سلطانی حضور آنجا می آید
 در وقت سلطانی حضور آنجا می آید

بادشاهی و منصبی با کرامت و امانت
 با کرامت و امانت و امانت و امانت
 با کرامت و امانت و امانت و امانت
 با کرامت و امانت و امانت و امانت

بهر کسی که عنایت می شد تا کید بود که هر کس هر چه بدید بگیرد از خود
 طلب نکند و بطلب اشخاص موافق مراتب آدمی رفت
 بعضی بر ارضه نگار و برخی را جویدار و بندگی را و اولیث و اکثر سرکار
 بر طلب مامور بودند و بعضی بر دست و دست بندها مامور بوده
 ششاد و بست می کردند و احدی کاغذ بخانه نمی برد و کچری در
 خانه نمی کرد و اهل طلب را سرکار در بار بود و سپس
 صاف خطه خنده با سه و فخر با شاه می که عبارت از دیوان کن
 و ششانی دکن و میرانش است سرخ از که باره اساده می شدند
 و مال کچری نام داشت و اوایل کاغذ این دفتر هم سرخ بود
 و اسم نویسی منصبه در بر کاغذ سرخ و افشانی می نوشتند
 و این همه کچریها متصل با کارخانجات خود فردوسی آمدند نخواه

اینست و از این زمان در ایران و در
 این نوع که الی است منتظم
 بدین جهت که در این زمان که
 بدین جهت که در این زمان که

اینست و از این زمان در ایران و در
 این نوع که الی است منتظم
 بدین جهت که در این زمان که
 بدین جهت که در این زمان که

اینست و از این زمان در ایران و در
 این نوع که الی است منتظم
 بدین جهت که در این زمان که
 بدین جهت که در این زمان که

فمنود بجزد زدن من بفعل اول
 کدی بیل ابداهه می کنند
 خدمت از پی رویم در راه

که درهاست پیش قدم
 سپاه بیان را استاده کرد
 دامن خیمه می شود عرض
 می رسد بین جاز با یاد دار

۶۰

سپاهی است که حق خود از سر و بر می واسطه بخشی و مقصد
 گیر و امروز بخشی با عقب با زده است ما قبل نواب استاده
 کرده تنخواه می گیریم همین اراده اسپهاتانته پیش نواب آمده
 سلام کرده عرض نمودند که نواب ما مادر سلامت شادی صدید پیش
 دارم از خانه خطر رسیده مدت شادی قریب است ما را تنخواه
 داده حضرت فرمایند تا بروقت بوطن رسیده باز حاضر بندگی
 شویم نواب فرمودند بخشی خود گویند گفتند نوکری نواب کرده ایم
 از بخشی چه کار فرمودند به مقصد بیان گفت حساب خود نمایند
 گفت حساب تمام سپاه در حاشیه زمین حضرت است که بخرد و
 در سرکار نمی دارند تنخواه دو ماهه ما در سرکار است و پس نواب
 گفت که دو ماهه شما چه قدر است عرض کردند پرسیدن چه حاجت

بفرضه خانه همراه است نواب
 توفیق الوصول شما حاجت
 و فرمودند تا بروقت و
 عرض کرد که تمام حساب
 فرمایید است و اگر فرودمانند
 این معاطله است نواب بنده را
 نظر باشد که نوبت یکدیگر
 در دست ماست و یکدیگر
 و تا چه چیز از شما نید و تقیب
 بسیاران و در زمان بسیاران
 و ان شاء الله نواب بسیاران

در دست ماست و یکدیگر
 و تا چه چیز از شما نید و تقیب
 بسیاران و در زمان بسیاران
 و ان شاء الله نواب بسیاران

نور می خواستند باز ایشان را
بجای بیاورند که آدم صاحب
حیات نایب است و من از

سپاه خود آنقدری از سر کمان
تقل
سپاه مخالف نمی تسم
وقت صاصا شبه بنواب منتقد است

من کرد که این همه افواج
سود و پیشکش کرد و نیز
دارد همه از دو در سوزن و مفتاح

باز که می آیند سپاهیان گفتند هرگاه قسمت خواهد آورد
نواب فرمود ناخوش مرودید خانه شماست گفتند حضرت
سرداران ذیل روان گشت چون بجمیگه گاه رسیدند ابو الحیرخان
آمد سلام رخصت بجا آورده فرمودند شنیده باشید که مردم
رساله شما امروز از ما چه سلوک کردند ابو الحیرخان گفت مصرعه
ناز بران کن که خریدارتو باشد نواب فرمود ناز باین پیغمبری -
ابو الحیرخان گفت الحال که ایشان تنخواه خود گرفته رفتند غلام را
حکم شود که آنها را بسزاسند تا آیند که قصد این شوخی
نگفتند فرمودند مصرعه و عفو لذت است که در استقامتیت به ما ز روده
از آن معذرت خواسته ایم و گفتیم که خانه شماست هرگاه

ابو الحیرخان بهادر امام جنگ از شیخ زاده ماسه فاروقی است - نسبش شیخ زید الدین کرجی میر

سود و پیشکش کرد و نیز
دارد همه از دو در سوزن و مفتاح
وقت جنگ کج کارهای آیند بکجا
تاما تا کس نایب و غلوب دیده و
دست غارت بر غلوب سنی

۶۱

د وقت فرودن آب مصفا
یک خاصه اول حصه ایشان است
پس اینها را جایب کردن از فضیلت خواهد بود اگر
این مبلغ جایب اینان بنگلاب
سرکار مقرر نمود فوج قاپاره
که اینست می باید و کارها

که اینست می باید و کارها
بگنورانی رسد - نواب فرمود
که این معنی نصیب یعنی است
در این
آورد فراموش در پیش اینها
مهر بکات و نیز خود دارم اول
این است که اینها ملک را خواهد

در بیستم کربلای دوم این گزینش نمودند و در کربلای
 در بیستم کربلای دوم این گزینش نمودند و در کربلای
 در بیستم کربلای دوم این گزینش نمودند و در کربلای

ما ظاهر کرده از جانب ما بگو که در این انجام مبلغ واجب تهراند
 کردن کار بجا نیست و شمره نیک نمی دهد نواب این سخن
 تمام نکرده بود که امیر حاضر در بار و آشناسه عامل موصوف
 بوض رسانید که غلام ذمه دار مبلغ اومی شو و امور و عتاب
 نگردد فرمودند ما را کار از زراست و بس روز دوم آن بواسطه
 همان امیر عفو تقصیر او گردیده بملازمت رسیده بر کاسه
 مامور شد و خداوند سبیل زر چه سان شد خوشا حوصله نواب
 که از آتش افروزی کار پرده از گرم نکر دیده روا دار تکست
 موصوف نگشت و رحم را کار فرموده و جدا اطاعت دیوان که
 سر منوچهر حکم صد در تقاضا و تصدیق نشد و زسه آشبار
 امیر که غایبانه دوستی را در محضه دیده بلا تامل ذمه دار او گردید و خبری

در بیستم کربلای دوم این گزینش نمودند و در کربلای
 در بیستم کربلای دوم این گزینش نمودند و در کربلای
 در بیستم کربلای دوم این گزینش نمودند و در کربلای

۶۳

که در بیستم کربلای دوم این گزینش نمودند و در کربلای
 که در بیستم کربلای دوم این گزینش نمودند و در کربلای
 که در بیستم کربلای دوم این گزینش نمودند و در کربلای

که در بیستم کربلای دوم این گزینش نمودند و در کربلای
 که در بیستم کربلای دوم این گزینش نمودند و در کربلای
 که در بیستم کربلای دوم این گزینش نمودند و در کربلای

که گوشتواره به جمع قوای آن معنی
 که از شواره به جمع قوای آن معنی
 که از شواره به جمع قوای آن معنی
 که از شواره به جمع قوای آن معنی
 که از شواره به جمع قوای آن معنی

ظاهر می سازد فرمودند فی الواقع مصرف است خرج کرده باشد
 هر چه بد بد بگیرند دست از او بردارید که بعد چند سال این هم
 می شد فی نفیست چنانچه دیوان معامله دو لک روپیه را بر بست
 پنج هزار روپیه انفصال کرده عرض نمود فرمودند این مبلغ هم از
 حسن ترو و شما پاجا باشد و الا نه ما را از بهر مصرف که روز و شب
 بعیش و طریب میگذرند توقع نبود خاتمه جادی الاخره ۱۱۰۰ هجری روز
 دوشنبه در عین حالت قلق که روح قصد پرواز داشت وقت سپهر
 نواب ناصر جنگ را طلب شدند و بعضی کلمات و صایا بر زبان
 آوردند میر ضیاء الدین حسین خان صدر الصدور شقریب بیرون
 چند حافظ حسین خوان با اتفاق رانتم مسطور که عسلاقه سرکار
 خان مذکور داشت متفلس قنات در الوقت ایتماده آن هم

است از شواره به جمع قوای آن معنی
 است از شواره به جمع قوای آن معنی
 است از شواره به جمع قوای آن معنی
 است از شواره به جمع قوای آن معنی
 است از شواره به جمع قوای آن معنی

۴۲

که از شواره به جمع قوای آن معنی
 که از شواره به جمع قوای آن معنی
 که از شواره به جمع قوای آن معنی
 که از شواره به جمع قوای آن معنی
 که از شواره به جمع قوای آن معنی

عادت شنیدن کتب شکر
تمام تمام باقی خواهد بود
نظم
حکایت و قلبی
درد و درد و دروزه تشوید این نمود
در عظم کلام کردم باب
عادت شنیدن کتب شکر
تمام تمام باقی خواهد بود
نظم
حکایت و قلبی
درد و درد و دروزه تشوید این نمود
در عظم کلام کردم باب

کارهای دولت است هرگز از قید خلاص نسازد چنانچه لفظ
نیط خانہ کہ در عالم مشهور است عبارت از قید این قوم است
بہ ہفتم آنکہ الحال بر وی دو مردم کارخانہ خود را بر کارخانجات مامو
بکنند کہ بہت زیادہ از دو سہ ساعت یافت نمی شود شمارا
بخدا سے کریم سپردیم کہ ہدایت نصیب کند و در ہمہ حال نصیر
و معین شما باشد و سایہ عنایت از سر شما بازگردد و قسکہ این
کلمات ہدایت سمات از زبان نواب مغفرت آبا جاری شدند
بہ نواب شہید رقتہ عظیم دست داد حضرت خلد مکان باز از راه
شفقت پوری بنزدیک خود طلب داشتہ و اشک از رخسار ما برد
مال پاک کردہ فرمودند کہ از این گریستن چه فایدہ از احوال من
کار خدایق تنگ است با و افتہنہ خوبیدہ بیدار شود و رعایا پایا

قطرہ نایب
اصفی
در عہد با سعادت سلطان بن بناہ
کردی رقم سال در بار آصفی

آن در از بناؤ کہ این ہم غنیمت است
سایہ نور دولت سرکار آصفی
مظہر کہ است از اسم ار مملکت
کتاب المیزان است از ادوار آصفی
منہج مبین در بار آصفی
عندہ

قطب شاہی شاعر
 سید میرزا محمد علی
 دارالعلوم دیوبند
 دارالافتاء دیوبند
 دارالترجمہ دیوبند
 دارالکتاب دیوبند
 دارالحدیث دیوبند
 دارالعلوم دیوبند
 دارالافتاء دیوبند
 دارالترجمہ دیوبند
 دارالکتاب دیوبند
 دارالحدیث دیوبند

دولہ ایضاً

نقشہ

دارالحدیث دیوبند

۱۳۰۹

۷۰

قطعہ تاریخ من تصنیف لطیف شفیق عتیق آقا سید زین العابدین
 ابن سید مرتضیٰ ابن سید میر زمان شہور بمیر عاشق
 نوری الجبزی ایری الشوشتری نور اللہ مرقدہ

مضمون میں ایک ایک جگہ پر	ماہنامہ ایک سالہ دربار آصفی
تہر و مات یکہ کے سبب میں ناظرین	جسپو او یا سید میر سدا اللہ کے

تاریخ اوسکی ضیف نے ہجرت سے کئی	
در بار آصفی کے نوادہ ہیں دل نشین	

قطعہ تاریخ طبع عالی سخن دان خوش مقالی مولوی محمد
 نائب سررشتہ دارلحکومت صوبہ دار صاحب صوبہ شمالی

اور اونکے انتظام کی تدبیر کیلو	سکر آصفی کی توقیر کیلو
وہ سب کے سب میں سب سے بہتر کیلو	در بار آصفی کو جتنے تھے قاعد

میزان اغلاط رسالہ دربارہ مصفی

صحیح	غلط	نمبر	نمبر	صحیح	غلط	نمبر	نمبر
میان	سازد	۲	۱۶	بگلباے	کلباے	۶	۳۲
کجائی ائی	کجائی ائی	۳	۱۶	این	این	۹	"
گداشتی	گداشتی	۶	"	بینان دتو علی	بینان علی را	۶	۳۲
جراری	جراری	۹	۱۷	قانون نواز	قانون	۶	۵
ماک	ماک	۶	۱۸	شیا اکثر ذکر	شیا فاذ کوہ	۶	۶
ماک	ماک	۱	۱۹	لازت	لازت	۱	۷
مورد الطاف	مورد الطاف	۴	"	نواب عوض خان	نواب عوض حال	۱۰	"
دادند	داد	۸	"	دستکی	دستگی	۱	۹
شعراے	شعراے	۵	۲۰	سپر	سپر	۲	"
پای تخت	پایہ تخت	"	"	سلاح	سلاح	۱۰	"
استغناکنی	اسعاسکی	۱۹	۲۲	دو	سومو	۱۰	۱۰
خطیبات	خطیبات	۱۱	"	نیان	سال	۸	"
ہمبقد	ہمبقد	۲	۲۳	مصمام الدولہ	مصمام الدولہ	۳	۱۱
حنگ اشغلی	حنگ اشغلی	۵	"	ہیل	ہیل	۶	۱۴
داروغہ	کہ داروغہ	۵	۲۴	رت	رات	۷	"
بہان	ہان	۲	۲۵	رت	رات	۸	"
نستعلیق تربیت	نستعلیق تربت	۱۱	"	تاگوش	باگوش	۳	۱۵

صحیح	غلط	نہا	صحیح	غلط	نہا	صحیح	غلط
میشود	شود	۴۲	صدر	بدار	۱۱	۱۱	۱۱
امین	آمین	۳۳	گذرانند	گذازند	۱	۲۶	۲۶
ہرکارہ ہاے	ہرکارہ ہا	۵	جھاڑہ زمین	جارہ من	۲	۲۶	۲۶
ما	با	۲۴	پیشکار	پیشگاہ	۵	۲۸	۲۸
پارچہ	یارچہ	۲۶	میبی	مسی	۶	۲۹	۲۹
پسندیدند	پسندند	۳	دربار	دربا	۱۰	۱۰	۱۰
سبقت	سلقت	۱۰	مذاق	مزاق	۱۱	۱۱	۱۱
تذکرہ ہا	تذکرہ ہا	۲	آصف الدولہ	اصف الدولہ	۵	۳۰	۳۰
خشونت	حشونت	۱۱	تفضلات	تفصیلات	۱	۳۲	۳۲
پاجی	ہاجی	۱۲	ابن	اد	۷	۱۱	۱۱
قابل	مامل	۲۳	امراے	امرا	۳	۳۳	۳۳
روادار	رواداز	۲۴					
تقاضاے	تقاضا	۶	سمر شتہ سوال	سومہ سوال	۶	۲۵	۲۵
بخبر	بخر	۷	انشائی نواسے	انشائی نوائے	۱۱	۳۵	۳۵
تا	ما	۱۱					
ما	پا	۱۲	بچہ مرل	مرل	۲	۳۶	۳۶
نبا بردستی و فطرت	ما مارو سنی فطرت	۱۶	یک و نیم لک	یک لک	۶	۱۰	۱۰
ازان گزیر	امال کہ کرر	۲	تو دیگر	دیگر	۱۳	۳۷	۳۷
بکڑوڑہ	یکرڈوڑہ	۸	میشد	میشید	۱۸	۳۸	۳۸
			ترسید	رسید	۱۰	۳۸	۳۸

نمبر	کلمه	غلط	صحیح	نہایت	غلط	صحیح
۴۸	وہا	ندبور	بد نور	۶۸	۱۴	نخل
۴۹	۱۱	ساسان	سایبان	۴۰	۲	شہور
۵۰	۱۵	کردولت خانہ	گردولت خانہ	۱۲	۱۴	اقتضای آثار
۵۱	۱۶	تمام	طعام	۱۲	۱۶	اقتضای آثار
۵۲	۱۷	سیلفہ	سیلفہ	۱۲	۱۶	اقتضای آثار
صحیح نامہ رسالہ عبد الغفور بر حاشیہ						
۵۰	۱۳	میتہ	چہتر	۲	۹	دولی
۵۱	۱۲	نشانہ	بہ نشانہ	۳	۲	کرود
۵۲	۱۸	پانینہ	پانینہ	۶	۳	انہار
۵۳	۱۹	دووی	سودی	۴	۴	دوریش
۵۴	۲۱	اموت	آموخت	۱۰	۱۰	سحرینہ
۵۵	۲۲	امادی	آبادی	۱۴	۱۴	گری
۵۶	۱۲	استاد	استاد	۱۰	۱۰	بسنی
۵۷	۱۰	چومیری پان	چومیری پان	۱۱	۸	وریامت
۵۸	۱۱	اداگر	اگر	۱۲	۳	باد آورد
۶۱	۶	باشہ	تست	۱۱	۱۹	دستگاہ
۶۲	۵	می کزاند	می کزاند	۱۳	۵	اللہما
۶۳	۹	سرکارہ	سیرکارہ	۱۱	۱۹	حک و اصلاح
۶۴	۶	خاترجاوی الثا	خاترجاوی الثا	۱۵	۲۰	برکری
۶۵	۴	طرار	طرار	۱۴	۶	مدیدہ

صیغ	غلط	صیغ	غلط	صیغ	غلط	صیغ	غلط
آلودگاد	الوده کشاد	۱۳	۳۱	همواره	هموار	۲	۱۸
اشناد مربوط	اشننا مربوط	۱۴	"	رصد بنی	رصدی	۲۳	۱۹
فنون	فنون	۱	۳۲	در آئینه	در سه	۱۳	۲۰
خساره	در خساره	۲	"	بنیاید	بنیاند	۳	۲۱
الحاح	الحاج	۶	"	تحقق	تحقیق	۶	"
دانائیش	دانائیش	۸	"	ازتسام	ازتسام	۱۱	"
اختبار	اختیار	۹	"	اجنجه	انجنجه	۲	۲۲
گوینده	کونید	۱۹	"	دانائی	ادبیائی	۹	۲۶
اجلال	جلال	۲۰	"	فزار	قرار	۲۳	"
پنیاش	نیایش	۱۳	"	ادطان	ادطاق	۱۳	۳۰
واکرامش	وگرامش	۱۸	۳۴	در روشنی	در روشنی	۱۵	"
را	سرا	۳	۳۶	بدرگه	بدرگاه	۹	۳۱
(۱۱)	()	۱	۳۸	گزش	گزش	"	"
متصف	متصف	۳	"	سفر	انفر	۱۰	۳۱
				بضاعت هرگونه	هرگونه	۱۳	"

اتباع خطی و اقتضای جناب مدوح نمایند و روایت ان کتاب بنام خود کرده روح مصنف را ناچار
 فرمایند نسخه دیگر که نشریت مسیح در روح نواب افجه طاب مشواه بنظر کسوف طومار سے پیش نیست
 بعض باین سبب که در کتاب منقول همین طور بود درین نسخه نیز برعاشیه اش پدید
 آید و را غلطیکه بروقت مطالعه درین کتاب بنظر آید سببش عدم دیدن نسخه دیگر باید است نکات فقط

سید حیدر علی صاحب

از آنکه

مؤلف را در تقسیم و تالیف و تصحیح و

تنقیح و طبع این نسخه شرفاً و عرفاً

حق عظیم ثابت است پس اگر

بے اذن او کسی ثانیاً بطبع آورد

مصدر نقصان خود و مورد

مواخذه سرکاره گردد

